

زیجر

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال دهم / شماره دوم / پیاپی ۱۹ / پاییز - زمستان ۱۴۰۳

تعامل وراثت با تربیت‌پذیری انسان بر پایه مبانی انسان‌شناختی حکمت متعالیه^۱

حامد کمیجانی؛^۲ علی همت بناری؛^۳ محمدمهدی گرجیان؛^۴

چکیده

حقیقت پویا و سیال آدمی در نظام حکمت صدرایی، موجب پیدایش مبانی جدیدی در حوزه تربیت‌پذیری انسان می‌شود که عبارتند از: تدریجی بودن تربیت، تحول‌پذیری ذات انسان در تربیت، غایت بودن تشکیل فصل ملک و ایمان الهی در تربیت، لزوم توجه به تعامل میان نفس و بدن، صحت جسمانی و خواسته‌های طبیعی و حیوانی در طول فرآیند تربیت. این مبانی، هم از امکان تربیت و پرورش آدمی در تمام ابعاد وجودی حکایت می‌کنند و هم بیان‌گر محدوده وسیع تربیت‌پذیری انسان و کارکرد آن در ارتباط با خصوصیات وراثتی می‌باشند؛ زیرا هر چند حکمت متعالیه با علم ژنتیک در اصل انتقال صفات والدین، هم‌داستان می‌باشد، ولی با توجه به تفسیر صدری از اختیار و بر پایه دو مبانی امکان تحول ذاتی انسان و تشکیل فصل اخیر او در بستر تربیت اخلاقی، اولاً خنثی‌سازی این صفات موروثی، ممکن خواهد بود؛ ثانیاً شاکله وجودی او را می‌توان بر اساس خصوصیات اخلاقی نیکو شکل داد و بر پایه اصل تفاعل میان نفس و بدن، ساختار ژنتیکی متربی را دچار تغییر نمود و خصوصیات مذکور را به نسل‌های بعد منتقل کرد. مقاله پیش رو، با پیش فرض قرار دادن انسان‌شناسی صدرایی و اتخاذ رویکردی تحلیلی توصیفی، به بررسی مبانی تربیت‌پذیری انسان و نقش آنها در تبیین تعامل وراثت و تربیت‌پذیری انسان پرداخته است.

کلیدواژگان: وجود سیال نفس، امکان تحول ذاتی، تربیت‌پذیری، انتقال صفات والدین، خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی، ایجاد سرشت ثانوی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱

۲. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم. رایانامه: hamedkomigani1369@Gmail.com

۳. استادیار گروه علوم تربیتی، دانشکده فقه و حقوق، دانشگاه المصطفی. رایانامه: ah.banari@gmail.com

۴. استاد گروه فلسفه، دانشکده فلسفه و اخلاق، دانشگاه باقرالعلوم. رایانامه: mm.gorjian@yahoo.com

مقدمه

تربیت‌پذیر بودن انسان، هرچند به ظاهر بدیهی می‌نماید، اما از دیرباز با چالش‌های فراوانی روبرو بوده است. صرف نظر از برخی نظریه‌ها پیرامون امکان‌ناپذیر بودن تربیت انسان و وجود شواهدی بر درستی آن‌ها، مهم‌ترین چالش فراروی تربیت‌پذیر بودن انسان، وراثتی بودن صفات اخلاقی اوست. اگر بپذیریم صفات اخلاقی هم‌چون صفات جسمانی از طریق وراثت از یک نسل به نسل دیگر، بدون دخالت ارادهٔ افراد، منتقل می‌شوند، هر انسانی دارای خلق و خویی است که به واسطهٔ وجود آن که خود هیچ نقشی در پیدایش آن نداشته است، رفتارهای معینی از او سر می‌زند. در اینجاست که شبههٔ امکان‌ناپذیر بودن تربیت انسانی در ساحت اخلاق رخ می‌نماید؛ زیرا در تربیت اخلاقی، مربی در صدد شکوفا نمودن خلق نیکو در جان متربی و زدودن اخلاق ناپسند از او می‌باشد که این امر، مستلزم دخالت ارادهٔ انسانی در ظهور صفات اخلاقی یا اضمحلال آن‌ها می‌باشد. به منظور پاسخ به این شبهه، روش‌های مختلفی را می‌توان به کار بست که یکی از آنها، تأمل در انسان‌شناسی مبتنی بر خردورزی متعالی در حکمت صدرایی می‌باشد؛ چرا که با نظر به مبانی موجود در این نوع انسان‌شناسی، اصول جدیدی در ارتباط با تربیت‌پذیر بودن آدمی استنباط می‌گردد که بر اساس آن‌ها می‌توان خوانشی بدیع از چگونگی تعامل خصوصیات وراثتی با تربیت‌پذیری اخلاقی انسان ارائه نمود. خوانشی که بیان‌گر ممکن بودن تربیت انسان در فرآیند تربیت اخلاقی و امکان اضمحلال خصوصیات وراثتی نامطلوب از یک سو و رشد و بالندگی خصوصیات وراثتی مطلوب از سوی دیگر و آمادگی آدمی برای نیل به فرجامی نیکو با کار بست ارادهٔ آزاد خویش، می‌باشد. اکنون مسئله‌ای که پژوهش پیش رو قصد پردازش آن را دارد، بررسی چگونگی تعامل خصوصیات وراثتی با تربیت‌پذیری اخلاقی با نظر به انسان‌شناسی صدرایی می‌باشد.

پرداختن به مسئلهٔ مذکور، امری ضروری قلمداد می‌گردد؛ زیرا:

الف. توجه به امتداد مباحث انسان‌شناسی فلسفی در ساحت علم تربیت، موجب می‌گردد که در این علم بر اساس مبانی واقع‌بینانه گام برداشته شود و مبانی جدیدی استنتاج گردد که ناظر به واقعیت وجود انسانی است.

ب. از آنجا که انسان‌شناسی صدرایی از تربیت‌پذیر بودن انسان پرده برمی‌دارد و مبانی نوینی را در حوزهٔ تربیت‌پذیری آدمی ارائه می‌کند، می‌توان بر اساس آن، جبر ژنتیکی در حوزهٔ اخلاق را باطل نمود و اثبات کرد که انسان قادر است در جهت عکس خصوصیات وراثتی گام بردارد و همچنین این بستر

برای او فراهم است که موجب پیدایش ویژگی‌های اخلاقی جدیدی در نهاد جاننش شود و آنها را در بستر وراثت، به نسل‌های بعد منتقل نماید.

با توجه به مطالب مذکور، در این مقاله سه هدف عمده دنبال می‌شود که عبارتند از:

الف. امتداد مباحث انسان‌شناسی صدرایی در ساحت مباحث تربیتی.

ب. استنباط مبانی تربیت‌پذیری اخلاقی از انسان‌شناسی صدرایی.

ج. قرائتی بدیع از چگونگی تعامل خصوصیات وراثتی با تربیت‌پذیری اخلاقی.

هرچند در خصوص تربیت‌پذیر بودن انسان و بررسی جبر ژنتیکی در حوزه اخلاق و رفتار، تحقیقات متعددی با توجه به متون دینی صورت گرفته و نظریات مختلفی از جانب اندیشمندان در این خصوص ابراز شده است، لکن بررسی چگونگی تعامل خصوصیات وراثتی با تربیت‌پذیری اخلاقی بر پایه مبانی انسان‌شناسی صدرایی، تاکنون مورد توجه پژوهش‌گران واقع نگشته است؛ لذا وجه نوآوری مقاله حاضر در نوع رویکردی است که در آن به کار رفته است. در پژوهش پیش رو، نگرش صدرایی به انسان، پیش‌فرض قرار داده شده و بر اساس آن، به تربیت‌پذیر بودن انسان و نحوه تعامل آن با خصوصیات وراثتی پرداخته شده است.

۱. بازخوانی مبانی و اصول تربیت‌پذیری انسان بر پایه انسان‌شناسی صدرایی

انسان به عنوان یکی از مهم‌ترین حقایق عالم وجود، همواره محل توجه اندیشمندان بوده است و این امر سبب شده که از جهات مختلف، به ویژگی‌ها و خصائص وجودی او پرداخته شود. یکی از مسائل مطرح در باب موضوع مذکور، این پرسش است که آیا انسان موجودی تربیت‌پذیر است یا خیر؟ به باور صدرالمتألهین، انسان حقیقت سیال و ناپایدار دارد که به تدریج تمام قوا و کمالات وجودی‌اش شکوفا می‌شوند (ملاصدرا، ۱۴۲۴: ۲۳۵). بر طبق این سخن، آدمی منفصل از مراحل قبل از حدوث نفس، مانند مرحله عنصریت، جمادیت، معدنیت و نباتیت نیست، بلکه میوه و محصول اشتداد وجودی همین مراحل سابق محسوب می‌شود (همو، ۱۹۸۱/۸: ۳۳۰)؛ اشتداد وجودی‌ای که به تدریج موجب رفع توجه نفس از بدن و رجوع آن به عالم آخرت و بهره‌مندی از تجرد مثالی و سرانجام تجرد عقلی محض می‌شود (همان: ۲۴۵)؛ لذا نحوه وجود سیال نفس، صراط وجودی‌ای است که انسان آن را در این نشئه طی می‌کند و سپس وارد نشئات آخرتی می‌شود. نیل انسان به سعادت اخروی، با نحوه گام برداشتن او در این صراط تکوینی و افعال مرتبط است، نیات و ملکاتی که بر اساس آنها، گوهر خویش را سامان می‌بخشد (همو، ۱۳۵۵: ۱۴۶). در اینجا است که نقش مهم تربیت اخلاقی،

خود را نشان می‌دهد؛ زیرا با توجه به این نوع نگرش به وجود آدمی و نقش نیت، اخلاق و فعل انسان در ساخته و پرداخته شدن هویتش، می‌توان ادعاء نمود که تربیت اخلاقی در صدد تحول تدریجی حقیقت پویا و سیال انسان بر اساس ایجاد خصلت‌های پسندیده‌ای است که فصل اخیر او قلمداد می‌شوند. با توجه به انسان‌شناسی صدرایی و با به دست آوردن شناختی صحیح و منطبق بر واقع از آدمی، می‌توان مبانی جدیدی را در حوزه تربیت‌پذیری انسان و محدوده آن، استنباط کرد که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

الف. امکان تحول ذاتی انسان در بستر تربیت اخلاقی:

صدرالمتألهین در باب وجود سیال نفس می‌گوید: «إن النفس الانسانی ترتقی من صورة إلى صورة و من کمال إلى کمال» (همو، ۳/۱۹۸۱: ۴۶۱)؛ یعنی بر اثر حرکت جوهری اشتدادی، صورت عنصری به صورت معدنی، آنگاه به نفسی نباتی و سپس به نفسی مجرد تبدیل می‌شود؛ چنان که بر اثر همین حرکت، جسم عنصری به جسم معدنی و بعد از آن به جسم نباتی و آن نیز به جسم حیوانی و سرانجام به بدنی انسانی تبدیل می‌شود. با تحقق صورت و بدن انسانی نیز باز هم چنان این سیر تحول و دگرگونی ذاتی ادامه دارد و نفس بر اساس صفات نفسانی‌ای که کسب می‌نماید، در حال ساختن خویشتن و ایجاد یک تحول و دگرگونی ذاتی می‌باشد (همو، ۲/۱۳۸۱: ۵۵۲). لذا انسان پیوسته در حال سیر و تحول بوده و بر اساس افعال، احوال و ملکاتش در بستر حرکت جوهری نفس، در حال شکل‌دهی به باطن خویش می‌باشد. حرکت در هر مقام، اقتضایی دارد. در مباحث تربیتی، برخورداری از هویتی سیال، اقتضا می‌کند که مربی به باطن و ذاتِ مرتبی توجه داشته و بدانند که غرض، ساختن جان مرتبی است. این امر سبب می‌گردد که از قشری‌گرایی و پرداختن به پاره‌ای از امور ظاهری پرهیز نماید؛ زیرا حرکت جوهری نفس به آن معناست که انسان با انجام افعال ظاهری و صفات و ملکاتی که به تدریج توسط این افعال در جانش رسوخ پیدا می‌کنند، حقیقت خود را ساخته و با همان حقیقت در عرصه دیگر محشور می‌شود.

ب. تدریجی بودن و پیوسته بودن فرآیند تربیت اخلاقی

بر مبنای تحول‌پذیری ذات انسان به سبب افعال، احوال و ملکاتش، هدف علم تربیت نیز، ساختن بنیاد و ذات آدمی در بستر وجود سیالش می‌باشد. با توجه به این مبنای، دو مبنای فرعی دیگر در ارتباط با تربیت استخراج می‌شود که عبارتند از:

۱. تربیت، فرآیندی تدریجی است؛ زیرا تربیت در متن وجود سیال آدمی نقش ایفاء می‌کند و می‌خواهد وجودی را که به تدریج در حال حرکت از قوه به سوی فعلیت می‌باشد، گام به گام به سوی فعلیت مطلوب خویش سیر بدهد.

۲. تربیت، فرآیندی به هم پیوسته است؛ زیرا از آن‌جا که روند هویت‌سازی انسان در فرآیند تربیت به صورت تدریجی و در بستر حرکت جوهری صورت می‌پذیرد، در ابتدای امر، باید استعداد فضایل اخلاقی را در نهاد انسان ایجاد و فزونی بخشید و سپس به واسطه شیوه‌های مناسب تربیتی، استعداد مذکور را تدریجاً به فعلیت رساند؛ بنابراین در فرآیند تربیت لازم است که اهداف خرد و کلان تعریف شوند. اهداف به هم پیوسته‌ای که در طول هم بوده و هریک بستر ساز فعلیت یافتن دیگری می‌شوند.

ج. تشکیل فصل حقیقی و شاکله گوهر آدمی در فرآیند تربیت اخلاقی

با توجه به نقش نیات، اخلاق، افعال و رفتار در شکل‌گیری شاکله وجود سیال آدمی، افراد انسانی واجد مرتبه وجودی یکسانی نیستند و به تبع اختلاف در درجات وجودی، ماهیتشان نیز متفاوت خواهد بود؛ لذا انسان، به اصطلاح منطقی، نوع الانواع نیست؛ البته نوع الانواع بودن انسان مربوط به این عالم و جنس بودن او مربوط به نشئه آخرت می‌باشد؛ زیرا در آن موطن، نوع مندرج تحت ماهیت جنسی انسانی ظهور می‌یابد (همو، ۱۳۸۵: ۲۹۲)؛ لذا از منظر حکمت متعالیه، نفس انسانی در بستر وجود سیالش و بر پایه نیات، افعال، احوال و ملکاتی که تحصیل می‌کند، انواع صور مختلف را می‌پذیرد که بالاترین آنها، صورت انسان الهی است (همو، ۱۳۶۰: ۱۴۶).

بر اساس مطالب مذکور، مبنای دیگری برای فرآیند تربیت استخراج می‌شود که بر اساس آن، محتوای تربیت باید به گونه‌ای باشد که جامعه عمل پوشاندن به آن از سوی متربی، موجب گردد که فصل ملک و الهی که لازمه آن التفات باطن انسان نسبت به پروردگارش می‌باشد، در او به فعلیت برسد و از زمره اهل ایمان محسوب گردد؛ لذا امام صادق علیه السلام در پاسخ به مردی که از افضل اعمال سؤال کرده بود، فرمودند: «الایمان بالله الذی لا إله إلا هو، أعلى الاعمال درجة و أشرفها منزلة و أسناها حظاً» (مجلسی، ۶۹/۱۴۰۳: ۱۶)؛ زیرا ایمان در واقع موجب حرکت انسان در صراط انسانیت می‌شود و باطن و آخرت او را آباد می‌گرداند.

بنابراین با توجه به نگرش حکمت متعالیه به انسان و مبانی جدیدی که بر اساس آن استنباط می‌گردد، اصل تربیت‌پذیری آدمی و قابلیت او برای نیل به سعادت اخروی و به بارنشستن ایمان الهی در نهاد جاننش اثبات می‌شود.

۲. بررسی انتقال صفات اخلاقی والدین به فرزند و امکان خنثی‌سازی آنها بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه

تربیت‌پذیر بودن انسان، هر چند به ظاهر بدیهی می‌نماید، اما این که آدمی تا چه میزان قابل تربیت در ساحت اخلاق است و چه ارتباط متقابلی میان تربیت‌پذیری او و خصوصیات وراثتی برقرار است، یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه تربیت محسوب می‌شود که معرکه آراء واقع شده است. در این راستا در این گفتار قصد داریم به تحلیل تعامل تربیت و وراثت پرداخته و به دو پرسش ذیل بر اساس انسان‌شناسی صدرایی، پاسخ دهیم:

۱. آیا وراثت می‌تواند موجب انتقال صفات اخلاقی شود و بدین‌سان امر تربیت را تحت تأثیر خویش قرار دهد؟
۲. تربیت چه کارکردی در قبال این صفات دارد؟ آیا می‌توان در بستر تربیت، به خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی اقدام نمود؟

تأثیر وراثت در انتقال صفات اخلاقی

از دیر باز مسئله میزان دخالت و تأثیر وراثت در انتقال صفات اخلاقی، مورد گفتگوی مردم و اندیشمندان بوده است. بیشتر مردم به علت وجود شباهت‌های زیاد ظاهری میان پدر و مادر و فرزندان‌شان و تداوم وجود آنها در نسل‌های بعدی که رابطه نسبی با هم دارند، بر این باور بودند که فرزند، صفات و رفتار خود را از گذشتگان به ارث می‌برد. در میان اندیشمندان غربی سه دیدگاه متفاوت در ارتباط با تأثیر و عدم تأثیر وراثت در انتقال صفات اخلاقی وجود دارد:

۱. **نظریه کلاسیک:** محققانی هم‌چون اگوست کنت و جان هربرت اسپنسر، بر این باورند که وراثت تمام جنبه‌ها و ساحت‌های ساختمان وجودی انسان را اعم از جسمانی، عقلانی و اخلاقی می‌سازد؛ لذا وراثت موجب انتقال صفات اخلاقی والدین به فرزند و شکل‌گیری هویت او در تمام ابعاد خلقی و خلقی می‌شود (حجتی، ۱۳۷۰: ۱۲۴).

۲. **نظریه جدید:** از نظر برخی روانشناسان رفتارگرا و پیروان مکتب اگزستانسیالیسم و افرادی هم‌چون روسو، استوارت میل، جان لاک و سارتر، آنچه که در شکل‌گیری ساختار اخلاقی انسان نقش مهم را ایفا می‌کند، محیط است. آنها معتقدند که بسیاری از خصوصیات عقلانی و اخلاقی که وجود ایشان به وراثت اسناد داده می‌شود، تنها نتیجه محیطی است که کودک در سال‌های اولیه زندگی خود با آن می‌زیسته است. از این‌رو نمی‌توان نقشی برای وراثت در انتقال صفات اخلاقی و شکل‌گیری

شخصیت انسان قائل شد (هاشمی، ۱/۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۶۸).

۳. نظریه اعتدال: برخی از اندیشمندان با پذیرش نقش محیط و وراثت، به تأثیر هم‌زمان آنها در شکل‌گیری ویژگی‌های اخلاقی انسان باور دارند. وود ورث بر این باور است که اثر وراثت و محیط در حیات، رشد و رفتار انسان، شبیه تأثیر طول و عرض در شکل‌گیری مساحت مستطیل است. همان‌گونه که مساحت مستطیل نتیجه اندازه طول و عرض آن است، ساختار اخلاقی انسان نیز با دخالت دو عنصر وراثت و محیط شکل می‌گیرد؛ از این‌رو هر چند در بستر وراثت، خصوصیات اخلاقی والدین به فرزندان انتقال می‌یابد، ولی این به میزانی نیست که موجب سامان یافتن هویت او در تمام ابعاد خلقی و خلقی گردد (همان: ۳۹-۴۱).

بنابراین با پیدایش نظریه اعتدال در مقابل دو نظریه پیش از خود، اصل تأثیر وراثت در انتقال صفات اخلاقی مورد قبول واقع گردید. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که یافته‌های علم ژنتیک در ارتباط با انتقال ویژگی‌های اخلاقی در بستر وراثت، چه می‌گوید؟

تأثیر وراثت در انتقال خصوصیات اخلاقی بر پایه یافته‌های علم ژنتیک

سخنان فوق به ادبیاتی دیگر در کشفیات دانش ژنتیک پزشکی مبرهن و مقبول است. گرگور مندل، کشیش اهل اتریش و پایه‌گذار علم ژنتیک، قوانین وراثت و انتقال صفات از والدین به فرزندان را در سه اصل اساسی هم‌شکلی، تفکیک و جور شدن مستقل به جامعه علمی عرضه نمود (پیتردی، ۱۳۹۶: ۱۳). بعد از آن در سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۶۰ میلادی توسط دانشمندان ژنتیک و زیست‌شناسان مولکولی، این دانش گسترش و به عنوان ماده ژنتیک و اساس وراثت معرفی شد (همان). زیست‌شناسان عاملی را که باعث خصوصیات یک جاندار از نسلی به نسل دیگر می‌شود، ماده ژنتیک یا DNA می‌نامند. مقصود از ماده ژنتیک، همان مزاج طبیعی انسان است که تکون و شکل‌گیری اولیه جنین بر اساس آن صورت می‌پذیرد و پایه وراثت محسوب می‌شود (هروی، ۱۳۸۷: ۳۴۷). در ماده ژنتیک، اطلاعات و دستورالعمل‌های زیادی نهفته است که بسیاری از ویژگی‌ها و صفات جاندار به آنها بستگی دارد. مولکول DNA پلیمر پیچیده و بلندی است که از یک باز نیتروژنی، یک مولکول قند و یک مولکول فسفات ساخته شده است و در اصطلاح آن را «دئوکسی ریبونوکلیک اسید» می‌نامند. این پلیمر که در مرکز هسته سلول و در اجزایی به نام کروموزوم قرار دارد، از چهار نوع نوکلئوتید ساخته شده است که عبارتند از: آدنین، تیمین، سیتوزین و گوانین (پیتردی، ۱۳۹۶: ۲۴). حال هنگامی که لقاح در لوله فالوپ با تلاقی گامت‌های نر و ماده اتفاق می‌افتد، هسته یک اسپرم که ۲۳ جفت کروموزوم را حمل

می‌کند، از غشای سلولی یک اووسیت (تخمک) نفوذ کرده و سلول تخم شکل می‌گیرد. این سلول در چرخه پنج مرحله‌ای خود که شامل مرحله رشد $GapG^1$ ، مرحله سنتز Sgntesis مرحله رشد $GapG^2$ ، مرحله میتوز Mitosis و مرحله سیتوکینز Cytokines است، تقسیم شده و سپس چهار سلول به وجود می‌آید و زمانی که تعداد دو برابر شدن‌ها و تکثیر سلولی حدود پنجاه بار انجام شد، موجودی به وجود می‌آید که دارای بیش از دویست نوع سلول منحصر به فرد بوده و تعداد کل سلول‌های آن حدود ۱۰۰۰۰۰ تریلیون می‌باشد. به طور میانگین، این فرآیند فوق‌العاده، بعد از عبور از چرخه سلولی، ۳۸ هفته به طول می‌انجامد. زیگوت در طول این مدت در سه مرحله پیش‌رویانی، رویانی و جنینی در یک محیط مطلوب مادری با تقسیمات سلولی رشد می‌کند (همان). فرآیند تقسیم و رشد هسته‌های سلولی در مکانیزم چرخه خود، در تمام مرحله پیش‌رویانی تا جنینی با همانندسازی، رونویسی، ترجمه و اصل مرکزی صورت می‌گیرد و به این شکل، اطلاعات ژنتیکی و صفات و خصوصیات خلقی و خُلقی مندمج و مندرج در ژن‌های والدین از جدول وجودی آنان به بافت جنین منتقل می‌شود (همان: ۱۴۶).

تأثیر وراثت در انتقال خصوصیات اخلاقی بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه

تأمل در مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه نشان می‌دهد که نگرش صدرایی در باب انسان با یافته‌های علم ژنتیک هم‌داستان می‌باشد و اصل انتقال صفات اخلاقی از والدین به فرزند، امری معقول در این نظام فکری است.

حدوث جسمانی نفس در بستر حرکت جوهری اشتدادی، ایجاب می‌کند که نطفه انسان را، کارخانه آدم‌سازی خداوند بنامیم (حسن زاده آملی، ۲/۱۳۸۱: ۴۸۴). با استقرار نطفه در کعبه رحم، با رطوبت یا همان منی مادر تلاقی و سپس امتزاج پیدا می‌کند، آن‌گاه طی شش احاله به واسطه قوه مصوره فعاله در منی مرد و قوه متصرفه منفعله در منی زن، فعل و انفعالات خلقی و خُلقی در یک جریان هدفمند و منظم تحت تدبیر قوه مدبره عالم در یازده مرحله صیوررت و رشد صورت می‌گیرد و از آن‌جا که منی مرد و زن حامل قوای عاقله و منعقد می‌باشند، شاکله وجودی جنین بر اساس شاخص شخصیتی پدر و مادر به عنوان الگوی وراثتی منعقد و تشکیل می‌شود. بنابراین صیوررت انسان از نطفه تا مرحله کامل جنینی در نشئه رحم، بر ممشا و الگوی وراثتی واقع در ماده منی پدر و رطوبت مادر که نشأت گرفته از مزاج طبیعی ایشان است، صورت می‌گیرد (هروی، ۱۳۸۷: ۳۴۷). در ادامه، حرکت جوهری اشتدادی، موجب تکامل تدریجی جسم جنین و صورت طبیعی موجود در آن و پیدایش بدن و نفس مجرد حیوانی می‌شود؛ از این‌رو بدن و نفس مجرد، محصول تکامل تکوینی جسم

جنین و صورت طبیعی آن هستند، جسم و صورتی که خود ره‌آورد اشتداد وجودی صورت امتزاج‌یافته منی مرد و زن می‌باشند؛ به تعبیر دیگر، همان منی پدر و مادر با خصوصیات ژنتیکی خاص به خود است که به سبب سیلان و اشتداد وجودی به محصولی تکامل‌یافته به نام بدن و نفس مجرد تبدیل شده است (ملاصدرا، چاپ سنگی: ۴۷)؛ به همین دلیل، قیصری در شرح خود بر فص عیسوی از فصوص الحکم می‌گوید: «إِنَّ الْوَلَدَ إِنَّمَا يَتَكَوَّنُ بِحَسَبِ مَا غَلَبَ الْوَالِدِينَ مِنَ الصِّفَاتِ وَالْهَيْئَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ وَالْأَعْرَاضِ الْجِسْمَانِيَّةِ» (قیصری، ۲/۱۳۷۵: ۲۱۹).

انسان در حالی پا به عرصه عالم طبیعت می‌گذارد که حامل صفات خلقی و خلقی والدین خویش می‌باشد. کیفیات نفسانی و مزاجی و احوال ظاهر و باطن والدین در کیفیت مزاجی و حصول استعداد نطفه انسانی، به شدت دخیل هستند و اشخاص، مطابق همان کیفیات، دارای احوال مختلف می‌شوند، هم‌چنان که دارای اشکال گوناگون هستند؛ لذا «نفخت فيه من روحی» (حجر: ۲۹) از مسیر و جدول خلقت والدین به جنین تعلق گرفته است؛ یعنی هر یک از پدر و مادر نیز در حقیقت نفع روح شرکت دارند. لذا هم‌چنان که در حکمت متعالیه، انسان محصول و میوه تکامل وجودی و بنیادین نطفه پدر و مادر خویش محسوب می‌شود و از این بستر صفات خلقی و خلقی آنها را به ارث می‌برد، در علم پزشکی امروز نیز، با تحلیلی که از روند تکامل سلولی ارائه می‌شود، این مسئله با ادبیات دیگر مطرح است. البته تکامل موجود در حکمت صدرایی، حقیقتی است مربوط به متن واقع و ساحت وجود نطفه پدر و مادر که نمود و اثر آن، روند تکامل سلولی و طبیعی‌ای است که علم پزشکی بدان می‌پردازد؛ از این‌رو می‌توان گفت که تکامل و اشتداد وجودی، اصل و ریشه است و تکامل سلولی و طبیعی در بستر این اصل و به عنوان اثر آن در عالم طبیعت، به وقوع می‌پیوندد.

کارکرد تربیت در ارتباط با خصوصیات وراثتی

یکی از حوزه‌های پژوهش در علم ژنتیک، ژنتیک رفتاری است که به مطالعه وراثت خصوصیات رفتاری و شکل‌گیری رفتار بر اساس ژنوم می‌پردازد.

عوامل مختلفی در شکل‌دهی شخصیت و خصوصیات رفتاری انسان تأثیر دارند که از جمله آنها ساختار ژنتیک افراد است. بنابراین، قدر مسلم اینست که وراثت، یکی از عوامل مهم در تربیت است؛ چنان که تحقیقات پیرسون نشان می‌دهد که خصوصیات فیزیکی و روانی مانند خلق و خوی، وجدان، کم‌رویی، توانایی والدین و حتی قیافه، سرپنجه و فراخنای سینه در انسان به میزان زیادی از والدین به ارث می‌رسد. این مسئله به قدری مسلم است که حتی یونگ نیز به وراثت فرهنگی باور دارد که به

معنای انتقال ارثی خصوصیات اکتسابی می‌باشد و یا برخی حتی معتقدند که ایمان مذهبی نیز منشأ ژنتیکی دارد. البته ایمان مذهبی را به ژن خاصی مرتبط نمی‌دانند، اما احتمال این که به مجموعه‌ای از ژن‌ها مرتبط باشد را قوی می‌دانند؛ چنان که دین هامر در کتاب ژن خدا چنین ادعایی را مطرح می‌کند و در این زمینه تحقیقاتی را نیز انجام داده است. اکنون پرسش این است که آیا وجود عامل وراثت، تربیت‌پذیر بودن انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ آیا در بستر تربیت، می‌توان خصوصیات وراثتی نامطلوب را خنثی نمود؟ به منظور ارائه پاسخ مناسب به این سؤالات، لازم است کارکرد تربیت در صفات موروثی مورد دقت و نظر قرار گیرد.

اقوال در خصوص کارکرد تربیت در ارتباط با صفات موروثی

۱. محدودیت در اثرگذاری: طرفداران این دیدگاه بر این باورند که کارکرد تربیت، تنها به آن دسته از صفات اخلاقی منحصر می‌شود که از دائرة وراثت خارج هستند. بر این اساس، هرچند وراثتی بودن صفات اخلاقی، مسلم فرض شده است، اما این بدان معنا نیست که تمام صفات اخلاقی را در بر می‌گیرد؛ لذا کارکرد تربیت، تنها محدود به آن صفاتی می‌شود که خارج از دایرة وراثت قرار دارند.

۲. کنترل کارکرد صفات: پیروان این دیدگاه معتقدند که تربیت، تنها در کنترل عملکرد صفات وراثتی در افراد دارای آن صفت نقش دارد و بر اساس چنین نگرشی، هر چند انتقال صفات اخلاقی به افراد، خارج از کنترل آنهاست، اما آنها می‌توانند با اراده خود، کارکرد این صفات را کنترل کنند. راسل در توصیف این نوع نگرش می‌نویسد:

«فکر قدیم این بود که فضیلت اساساً مبتنی بر اراده است و فرض می‌شد که وجود ما آکنده از تمایلات ناپسند است که آن را با یک قوه مجرد که اراده باشد، نظارت می‌کنیم. به حسب ظاهر، ریشه‌کن کردن این تمایلات ناپسند محال به نظر می‌آمد و آن چه که در این مورد می‌توانستیم انجام دهیم، فقط نظارت بر آنها بود» (راسل، ۱۳۳۹: ۲۵).

۳. کنترل انتقال صفات: بر اساس این دیدگاه، نقش تربیت، کنترل انتقال صفات وراثتی به نسل‌های بعد است، چه وراثت در برگیرنده تمام صفات اخلاقی باشد و چه برخی از صفات را شامل شود. تربیت می‌تواند در کنترل انتقال صفات مؤثر باشد. همان‌گونه که با فراهم کردن زمینه جهش‌های ژنتیکی یا تغییر ساختار ژنتیکی یک موجود، می‌توان مانع از پیدایش برخی صفات جسمانی و انتقال آن به نسل‌های بعدی شد، با تربیت نیز می‌توان از ظهور یک صفت اخلاقی جلوگیری کرد، یا زمینه بروز آن را فراهم نمود؛ به عبارت دیگر، از آن‌جا که انتقال یک خصوصیت از راه وراثت، الزاماً به معنای



تعامل وراثت با تربیت‌پذیری انسان بر پایه مبانی انسان‌شناختی حکمت متعالیه

فعالیت یافتن آن ویژگی نیست، بنابراین کارکرد تربیت عبارت است از ایجاد زمینه برای غالب شدن یک صفت یا جلوگیری از غالب شدن آن (نظری توکل، ۱۳۹۱: ۱۷۴-۱۷۵). با توجه به این نظریه، وراثت یا به طور کلی در صفات اخلاقی جاری نیست و یا دست‌کم به مفهومی که در ارتباط با صفات جسمانی به کار می‌رود، در مورد صفات اخلاقی استعمال نمی‌شود.

نقد و بررسی دو قول اول بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه

نقد قول اول:

با توجه به دو مبنای تحول‌پذیری انسان و تشکیل فصل‌خیر و گوهر وجود آدمی در فرآیند تربیت که از انسان‌شناسی صدرایی استنباط می‌شود، نمی‌توان دایره تربیت‌پذیری او را محدود به خصوصیات غیر وراثتی و غیر ژنتیکی کرد؛ بلکه تمام خصلت‌های انسانی، چه از طریق وراثت به او منتقل شده باشند و یا خیر، در بستر فرآیند تربیت، قابل تحول و دگرگونی می‌باشند.

نقد قول دوم:

محدود نمودن تربیت‌پذیری انسان به امکان کنترل صفات وراثتی، در صورتی صحیح است که معتقد باشیم که اولاً آدمی وجود ثابت و غیر پویایی دارد که تنها توسط خصلت‌های ژنتیکی او سامان یافته است و ثانیاً انسان قادر نیست در بستر افعال اختیاری در جهت تطور ذاتی خویش گام بردارد؛ این در حالی است که با نظر به انسان‌شناسی متعالی عرضه‌شده در حکمت صدرایی، انسان وجودی سیال و نهادی ناآرام دارد که بر پایه مبانی تحول‌پذیری ذات در بستر تربیت، قادر است که اثر خصلت‌های وراثتی را در نفسش کم‌رنگ نموده و شاکله وجودی خویش را بر پایه مدرکات و ملکات نفسانی جدیدی که با گوهر جاننش متحد گشته‌اند، تشکیل دهد.

بنابراین در میان اقوال سه‌گانه مذکور، تنها قول سوم با مبانی انسان‌شناسی حکمت صدرایی هم‌داستان است که این مطلب در ادامه روشن خواهد شد.

کارکرد تربیت در ارتباط با صفات موروثی بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه

هر چند بر اساس یافته‌های علم ژنتیک، ژنوم انسانی حاوی خصوصیات خلقی و خلقی می‌باشد، اما این بدان معنا نیست که انسان فاقد قوه تحول و دگرگونی اخلاقی می‌باشد، بلکه با توجه به نگرش حکمت متعالیه در ارتباط با نحوه وجود آدمی و دو مبنای تحول‌پذیری ذات انسان و تشکیل فصل‌خیرش در فرآیند تربیت، بستر برای خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی نامطلوب، مهیا است. پرسشی که

اکنون مطرح می‌شود آن است که چگونه این مهم (یعنی خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی نامطلوب) بر پایهٔ انسان‌شناسی صدرایی و با توجه به دو مبنای مذکور صورت می‌پذیرد؟ در ادامه به این سؤال در قالب سه عبارت مستقل پاسخ می‌دهیم.

الف. با توجه به جسمانی بودن حدوث نفس انسانی (ملاصدرا، ۸/۱۹۸۱: ۳۳۳-۳۳۴) و اتحاد نفس و بدن (همان: ۱۱)، ساحت طبیعی و ساختار ژنتیکی انسان، از مراتب حقیقت آدمی محسوب می‌شود. این امر موجب یک نحو پیوستگی و تأثیر و تأثر متقابل میان مراتب انسان می‌گردد. به گونه‌ای که صدور افعال اختیاری و ارادی در جهت مخالف اقتضاء و طلب این ژن‌ها موجب می‌شود که به تدریج و در بستر وجود سیال آدمی، ساختار ژنتیکی موجود در مرتبهٔ طبیعت، دچار تغییر و تحول گردد که نتیجه و ثمرهٔ آن، تحول در خصوصیات اخلاقی وراثتی و خنثی‌سازی ایشان می‌باشد؛ از این رو دانسته می‌شود که انسان می‌تواند در بستر صدور افعال ارادی و اختیاری، در مقابل خصوصیات وراثتی و ژنتیکی خویش ایستاده و به مرور نقش آنها را از صفحهٔ جانش کم‌رنگ کند. البته بر پایهٔ دو مبنای تدریجی بودن تربیت و لزوم توجه به اقتضانات طبیعی و جسمانی در این فرآیند، نباید در امر تربیت و خنثی کردن خصوصیات وراثتی شتاب‌زده عمل کرد، بلکه لازم است به ساختار ژنتیکی و وراثتی و اقتضانات خلقی و خُلُق‌ی آن، توجه نمود؛ هم‌چنان که باید به شرایط محیطی و خانوادگی نیز اهتمام داشت. بر این اساس، نباید در ابتدای امر، در پی سرکوب خصوصیات وراثتی و ژنتیکی بود و اعمالی که در تضاد با آنهاست را تجویز کرد، بلکه در گام‌های نخست تربیتی، باید به تدریج در صدد مخالفت با این خصلت‌ها بود و پس از مدتی که اثر آنها در نهاد انسان کم‌رنگ شد، باید به سراغ افعالی رفت که با اوصاف وراثتی هم‌داستان نیستند؛ پس از گذر از این مرحله، مربی به تدریج افعال و اعمال نیک اخلاقی را که در تضاد با اوصاف مذکور می‌باشند، تجویز می‌نماید. در این ساحت است که به سبب افعال نیک اخلاقی و در بستر وجود سیال و پویای انسانی، رفته‌رفته ملکات اخلاقی‌ای در نفس آدمی شکل می‌گیرند که بر اساس اتحاد نفس با مدرکات و ملکاتش، سامان‌بخش هویت و ذات او قلمداد می‌شوند و موجب به بار نشستن عنصر ایمان و قرب نسبت به خداوند در نهاد جان انسان می‌گردند.

ب. با توجه به نگرش صدرالمتألهین در باب انسان، تربیت انسان باید پیش از تولد او آغاز گردد که در این صورت می‌توان به طور کلی از ظهور و بروز صفات اخلاقی والدین جلوگیری به عمل آورد. مرحوم فلسفی در بحثی با عنوان «معنای تعیین سرنوشت کودک قبل از تولد»، صفات موروثی را بر دو گونه دانسته است:

۱. صفاتی که به صورت سرنوشت و قدر حتمی است و تا پایان عمر همراه کودک خواهد بود و به اصطلاح، شرایطِ رحم، علت تامه آنها می‌باشد؛ بسیاری از صفات جسمانی هم‌چون رنگ پوست و چشم و برخی از صفات روانی هم‌چون دیوانگی از این قبیل است.

۲. آن دسته از صفات موروثی و ژنتیکی که از پدر و مادر به عنوان زمینه مساعد به فرزند منتقل می‌شوند و احتمال بروز صفتی را در کودک بیشتر یا کمتر می‌کنند و به اصطلاح شرایطِ رحم، علت معده آنهاست؛ مانند شجاعت، ترس و سایر صفات اخلاقی که هر کدام زمینه مساعدی برای خوبی و بدی در فرزند ایجاد می‌کنند، ولی تعیین‌کننده قطعی سرنوشت انسان نیستند و می‌توان به سبب تربیت، این زمینه را تغییر داد. عادت‌های تربیتی به اندازه‌ای نیرومند هستند که می‌توانند بر سرشت‌های موروثی غلبه کنند و طبیعت جدید را در انسان پدید آورند (فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۶). این سخن بدان معناست که تربیت انسان در واقع از هنگام انعقاد نطفه او آغاز می‌شود و می‌توان در بستر تربیتِ مختص به دوران جنینی و پیش از تولد، شرایط محیطی را به گونه‌ای فراهم نمود که در بستر آن، ساختار ژنتیکی جنین دچار تغییر و تحول شود و در نتیجه، از بروز و ظهور صفات اخلاقی پدر و مادر، پس از تولد، جلوگیری به عمل آورد. جسمانی بودن حدوث نفس انسان در بستر حرکت جوهری اشتدادی و ارتباط ذاتی میان نفس و بدن در حکمت صدرایی، مهر تأییدی است بر این اصل تربیتی که باید تربیت آدمی را پیش از تولد او آغاز نمود. در قسمتی از روایت مفصلی که زراره از امام باقر علیه السلام درباره آغاز و مراحل جنینی آفرینش انسان نقل کرده، آمده است که: «ثم یوحی الله الی الملکین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشتر طاللی البداء فیما تکتبان» (کلینی، ۱۳۶۷/۶: ۱۴). با توجه به پیدایش انسان در بستر اشتداد وجودی و تکوینی نطفه والدین که دارای ساختار ژنتیکی خاص است و هم‌چنین با توجه به تعلق ذاتی نفس به بدن و اتحاد آن دو با یکدیگر و یگانگی نفس با مرتبه طبیعت، هیچ‌گونه تردیدی در تأثیر خلق و خوی والدین در اخلاق و منش فرزندان از طریق وراثت و ژنتیک نیست؛ از این‌رو صفات خلقی و خلقی فرزند و به دنبال آن‌ها، سرنوشت او به نحو غیر محتوم از همان دوران جنینی مشخص است، ولی باید توجه داشت که این تأثیر در تمام صفات، به صورت علت تامه نیست، بلکه تنها در حد مقتضی و علت ناقصه می‌باشد که با نوع تربیت قابل تغییر است؛ از این‌رو در ادامه حدیث، امام باقر علیه السلام اصل تغییر‌پذیری صفات وراثتی را با کلمه «بداء» بیان نمودند. بنابراین آنچه فرشتگان می‌نویسند، سرنوشت قطعی نیست، بلکه سرنوشت مشروط می‌باشد و شرط آن این است که انسان صاحب سرنوشت، در سایه عوامل دیگری، سرنوشت یادشده را به سرنوشت دیگری تبدیل نسازد.

مقصود از «بداء» در روایت، تبدیل و تغییر در مقدرات از طریق اعمال نیک یا بد می‌باشد. بنابراین روشن می‌شود که قانون وراثت، هیچ‌گونه منافاتی با اصل تربیت‌پذیری انسان ندارد. وراثت فرد را به استعداد و تمایلات خاصی مجهز می‌سازد که در روند طبیعی و به صورت تدریجی در انسان به ظهور و شکوفایی می‌رسند. تربیت، عاملی است که می‌تواند به این استعدادها و تمایلات، مجال رشد، شکوفایی و یگانگی با نفس بدهد و هم‌چنین قادر است که جلوی رشد و شدت‌یافتن آنها را بگیرد.

ج. بهره‌مندی انسان از وجودی سیال و پویا در نظام حکمت صدرایی، مستلزم امکان تحول ذاتی او در بستر تربیت اخلاقی می‌باشد، چنان‌چه می‌توان در ساحت پویایی وجود انسان، شاکله وجودی او و فصل‌خیرش را بر پایه ایمان الهی سامان داد؛ لذا با وجود انتقال خصوصیات ژنتیکی از طریق وراثت، نحوه وجود او، این امکان را فراهم نموده است تا بتوان به تدریج و در بستر افعال اختیاری، اثر این خصوصیات را در صفحه جان‌کمرنگ نمود و ساختار وجود آدمی را با توجه به اتحاد نفس با ملکات اخلاقی‌اش، بر پایه ملکات نیکوی اخلاقی و ایمان الهی ساخته و پرداخته کرد. البته چون مقصود از تربیت، به فعلیت رساندن افعال، ملکاتی است که استعداد آنها بیشتر در جان متربی وجود داشته باشد، لذا ضروری است که نهال جان او توسط تربیتی صحیح، جهت‌دهی گردد تا مستعد برای نیل به مراتب روحانی و قرب نسبت به حق متعال شود. به تعبیر دیگر، برای ملکاتی مهیا گردد که از نظر تربیتی، نیکو قلمداد می‌گردد.

بنابراین بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه، می‌توان در بستر تربیت اخلاقی، صفات وراثتی و ژنتیکی نامطلوب را خنثی نمود. این امر پیش از تولد انسان به نحوی است که به طور کلی، مانع از ظهور صفات مذکور شده و پس از تولد او، از شکوفایی بیشتر و رسوخ آنها در نفس ممانعت به عمل آورده می‌شود. در ادامه، به منظور تأیید تحلیل مذکور، از متون دینی که در حکمت متعالیه به عنوان روش عام، محل توجه ملاحظه می‌باشد، استفاده می‌کنیم تا نشان دهیم که در فرهنگ اسلامی نیز چنین نگرشی در ارتباط با رابطه تربیت و وراثت وجود دارد.

۳. امکان ایجاد سرشت ثانوی در نهاد انسان و انتقال آن به نسل‌های آینده به سبب وراثت بر پایه مبانی

انسان‌شناسی صدرایی

با تثبیت اصل امکان خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی نامطلوب در بستر تربیت اخلاقی، روشن می‌شود که تربیت‌پذیری انسان، عرض عریضی دارد که حتی شامل ویژگی‌های ژنتیکی او نیز می‌گردد. پرسشی

تعامل وراثت با تربیت‌پذیری انسان بر پایه مبانی انسان‌شناختی حکمت متعالیه **۱۰۵**

که اکنون رخ می‌نماید آن است که آیا تربیت‌پذیری انسان به گونه‌ای هست که بتوان خصوصیات اخلاقی مطلوب را بیش از پیش در او شکوفا نمود و نهاد جاننش را بر اساس آنها سامان داد و در قالب وراثت، این خصوصیات را به نسل‌های بعد انتقال داد؟ به تعبیر دیگر، آیا کارکرد تربیت در ارتباط با خصوصیات وراثتی، تنها شامل خنثی کردن اوصاف و خصائل ژنتیکی نامطلوب می‌باشد و یا آنکه ایجاد خصوصیات اخلاقی مطلوب و تغییر ساختار ژنتیکی فرد را نیز در بر می‌گیرد؟

ایجاد سرشت ثانوی در نهاد انسان بر پایه مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه

ملاصدرا بر مبنای دو اصل اصالت وجود و حرکت جوهری، برای آدمی نوعی وجودشناسی رقم می‌زند که تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی او را در بر می‌گیرد. به اعتقاد او، هرکس خواهان حکمت است، باید برای ساختن هویت فردی و اجتماعی خود تلاش کرده و در مسیر این کوشش، همواره به خلقی نو دست یابد و خویشتن خویش را با اراده‌ای که در راستای اراده‌ی الهی است، سامان داده و فطرت ثانوی را در نفس خود ایجاد نماید (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۷۳)؛ لذا انسان دارای وجود سیال و پویایی است که از طریق آن می‌تواند در خود تصرف کرده و خویشتن خویش را به لحاظ وجودی بازآفرینی کند.

از منظر ملاصدرا، در ساحت تربیت اخلاقی، هرگز نباید در صدد انباشتن اطلاعاتی نامنسجم و اصلاح خصوصیات اخلاقی بدون در نظر گرفتن قدرت وجودی انسان و از آن مهم‌تر قدرت خالقیت او بود؛ بلکه لازم است به این مبنای انسان‌شناسانه توجه کرد. آدمی می‌تواند در بستر تربیت، فطرت و سرشتی ثانوی در نهاد جاننش ایجاد کند. این توانایی او در حدی است که از طریق آن می‌تواند خود را تا بالاترین مراتب وجودی و در نهایت قرب الهی سوق دهد؛ لذا در نظام تربیتی مبتنی بر انسان‌شناسی صدرایی، باید شرایطی را برای انسان فراهم ساخت تا نگرش او را نسبت به خودش، جهان، انسان‌ها، زندگی و اهداف آن و خداوند، هر لحظه متعالی و نوگرداند و در نتیجه آدمی در هر مرحله در خود احساس تحول نماید و به تعبیر صدرالمتألهین، از فطرت ثانوی برخوردار گردد. در چنین مکتب تربیتی است که انسان هر روزش بهتر از دیروز بوده و دوروزش یکسان نیست. به اعتقاد ملاصدرا، انسان ثمره خلقت و بدیع‌ترین مخلوق عالم امکان است که می‌تواند به مقام خلافت الهی و عالی‌ترین درجات قرب نسبت به خداوند سبحان دست یابد. از منظر حکمت متعالیه، انسان در مقام صرف انسان و در شخصیتی ساکن و از پیش تعیین‌شده به سر نمی‌برد؛ بلکه در وجود او، معجونی از معرفت، اختیار، اراده و انتخاب وجود دارد که آدمی را به غایتش واصل می‌کند (همو، ۱۳۸۷: ۴-۷).

صدرالمتألهین معتقد است که تربیت اخلاقی و دینی آدمی، یکی از ارکان سعادت او است. او بیان می‌کند که انسان، هم صورتی از عالم شهادت دارد و هم حائز روحی از عالم غیب ملکوتی است، به همین جهت می‌تواند در بستر وجود سیال و پویای خویش و به واسطه تربیت از عالم شهادت به عالم غیب که ملکوت است، برود و به سر متابعت از عالم ملکوت به عالم جبروت سیر کند و سرانجام از انوار جمال و جلال الهی بهره‌مند گردد. حال اگر این مهم تحقق یابد، کاشف از شکوفایی فطرت ثانوی در ضمیر انسان است.

با توجه به مطالب مذکور، می‌توان اذعان نمود که تربیت انسان موجب به بار نشستن سرشتی نوین در نهاد جان او می‌گردد و بر اساس مبنای تحول‌پذیری ذات انسان در فرآیند تربیت، آدمی این قابلیت را دارد که شاکله وجودی خویش را تغییر دهد؛ لذا باید در گام نخست، به این ظرفیت وجودی خویش آگاه گشته و خود را درست بشناسد و در گام بعدی، به تربیت خویش بپردازد؛ از این‌رو یکی از اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین معرفت‌ها، معرفت نفس است. از منظر صدرا، کسی که حقیقت وجودی خویش را نشناسد و از آن غافل باشد و به تبع بر نیروها و توانمندی‌های خویش واقف نباشد و نداند که در درون خویش از چه گوهری و با چه قابلیت سرشاری برخوردار است، نمی‌تواند از نیروها و قوای درونی خویش بهره برده و استفاده شایسته کند و کسی که نتواند از تمام مراتب وجودی خویش در راه کسب کمالات استفاده لازم را ببرد، هرگز به خیر کثیر (که همان قرب الهی است) دست نخواهد یافت. بنابراین بر پایه مبنای انسان‌شناسی حکمت متعالیه، این امکان برای مری فراهم است تا با به کارگیری روش‌های تربیتی مناسب، خصوصیات مطلوب را به تدریج شکوفا گردانده و به نقطه‌ای از بالندگی برساند که ذات انسان بر اساس آنها سامان پیدا کند؛ زیرا هر میزان که تحت نظام تربیتی بر طبق این خصوصیات رفتار شود، به تدریج هویت وجودی انسان و فصل اخیر وی بر طبق آنها شکل می‌گیرد.

تغییر ساختار ژنتیکی انسان در پی ایجاد سرشت ثانوی در نهاد وجودش

اتحاد نفس با بدن و قوا در حکمت صدرایی موجب می‌گردد که میان آن دو تأثیر و تأثر متقابلی شکل بگیرد که از آن، به عنوان تفاعل میان نفس و بدن یاد می‌شود، تفاعلی که موجب تأثیر احوال هر کدام بر دیگری می‌شود؛ از این‌رو چنانچه انسان در بستر حرکت جوهری اشتدادی و در مرتبه نفس نطقی، از سرشت ثانوی بهره‌مند گردد، همو در مرتبه طبیعی از این حالت جدید خویش، متأثر گشته و ساختار ژنتیکی او دچار تغییر می‌گردد.

امروزه از ایجاد تغییر در ژنتیک، به عنوان مهندسی ژنتیک تعبیر می‌شود که یک شاخه از بیوتکنولوژی است که شامل دستکاری محتوای ژنتیکی موجود زنده برای تغییر ویژگی‌های آن یا به وجود آمدن صفات جدید می‌شود. اصلاح ژنتیکی به دوروش صورت می‌پذیرد:

الف. ویرایش ژنوم سوماتیک: در این روش، ژن‌ها را در سلول‌های پیکری انسان بیمار تغییر می‌دهند، تا یک بیماری درمان گردد.

ب. ویرایش ساختار ژنتیکی: این روش موجب تغییر ژن‌ها در تخمک‌ها و اسپرم می‌شود. این تغییرات بر تمام سلول‌های فرد اثر می‌گذارد و تمام نسل‌های بعدی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین یکی از مسائلی که در علم ژنتیک مطرح است و مورد توجه دانشمندان این رشته واقع گشته، عبارت است از ژن‌درمانی و جهش کروموزومی که می‌تواند اماره صادقی باشد بر امکان تغییرپذیری مزاج بدنی و ماده ژنتیکی موجود در طبیعت بدنی.

جهش ژنتیکی، همان تغییرات کمی و کیفی در ساختار کروموزوم و مولکول DNA است که قابل توارث در ماده ژنتیکی هستند و در عین حال می‌توانند عوامل پیش‌برنده تکامل باشند (پیتردی، ۱۳۹۶: ۳۵). عواملی که موجب جهش ژنتیکی و تغییر ساختار ژن‌ها می‌شوند، بر دو گونه هستند:

۱. عوامل محیطی: مقصود از محیط، تمام عوامل درونی و بیرونی وراثی است که با تأثیر بر روی ساختار ژن، باعث می‌شود که نسبت به عامل محرک محیطی پاسخ موقت یا دائم بدهد.
۲. عوامل رفتاری: افعال انسانی چنانچه بر خلاف اقتضای ژن‌ها باشد، می‌تواند به تدریج سبب تغییر در ساختار آنها گردد. بر اساس مبانی انسان‌شناسی حکمت متعالیه، علت این امر برمی‌گردد به اصل تفاعل میان نفس و بدن و تأثیراتی که نفس از این رهگذر در مرتبه مادون خویش ایجاد می‌کند.

وراثت تغییرات اپی‌ژنتیکی ایجادشده نیز بر دو گونه است:

الف. وراثت میتوزی که باعث حفظ و استمرار تغییرات اپی‌ژنتیکی ایجادشده تا پایان زندگی موجود زنده می‌شود و به آن در اصطلاح، حافظه سلولی گفته می‌شود. در این حالت، اپی‌ژنتیکی ایجادشده، به نسل بعد منتقل نمی‌شود.

ب. وراثت میوزی که در این حالت تغییرات اپی‌ژنتیکی ایجادشده، به نسل بعد منتقل می‌شود (امیدی، ۱۳۸۹: ۱۲).

بنابراین حکمت متعالیه و بیوتکنولوژی در تغییرپذیری ساختار ژنتیکی هم‌داستان هستند؛ البته هر یک با توجه به مبانی دانشی خویش، این مسئله را تحلیل و بررسی می‌کنند. حکمت متعالیه، تحول در

ویرایش ژنتیکی را در بستر اتحاد نفس و بدن و تفاعل میان آن دو تبیین می‌کند که در اینجا دیگر سخن از دخالت عامل خارجی مطرح نیست و این خود انسان است که به سبب سرشت جدیدش، موجب چنین تغییری در مرتبه طبیعت خویش می‌شود، ولی مهندسی ژنتیک عبارت است از دخالت عامل خارجی در ویرایش جدید ژن‌ها.

نتیجه‌گیری

۱. بر پایه انسان‌شناسی حکمت متعالیه، آدمی دارای یک حقیقت پویا و سیال است که آمادگی پذیرش و اتحاد با صفات نیک اخلاقی را در نهاد جان خویش دارد. با توجه به اینکه نهال وجود انسان بر اساس ملکات نیک یا ناپسند اخلاقی سامان می‌یابد، ضروری است که در بستر تربیت اخلاقی قرار گرفته و حرکت جوهری خویش را به سمت یگانگی با ملکات نیک اخلاقی سمت و سو بدهد؛ لذا انسان موجودی تربیت‌پذیر در تمام ابعاد وجودی خویش است.

۲. نگرش صدرایی در باب انسان با یافته‌های علم ژنتیک هم‌داستان می‌باشد و اصل انتقال صفات اخلاقی از والدین به فرزند، امری معقول در این نظام فکری است. حدوث جسمانی نفس در بستر حرکت جوهری اشتدادی ایجاب می‌کند که نطفه انسان را کارخانه آدم‌سازی خداوند بنامیم. به تعبیر دیگر، همان منی پدر و مادر با خصوصیات ژنتیکی خاص به خود است که به سبب سیلان و اشتداد وجودی، به محصولی تکامل یافته به نام بدن و نفس مجرد تبدیل شده است.

۳. پس از اثبات اصل انتقال صفات والدین به فرزندان، این پرسش مطرح می‌شود که آیا امکان خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی در بستر تربیت اخلاقی وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، آیا تربیت‌پذیری انسان شامل اوصاف اخلاقی ژنتیکی نیز می‌شود؟ با توجه به انسان‌شناسی صدرایی و مبانی تحول‌پذیری ذات انسان که مبتنی بر این نوع نگرش به آدمی است، امکان خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی در بستر تربیت اخلاقی وجود دارد، زیرا اولاً با توجه به جسمانی بودن حدوث نفس انسان و اتحاد میان نفس و بدن، ساحت طبیعی و ساختار ژنتیکی انسان، از مراتب حقیقت آدمی محسوب می‌شود. این امر موجب یک نحو پیوستگی و تأثیر و تأثر متقابل میان مراتب انسان می‌گردد، به گونه‌ای که صدور افعال اختیاری و ارادی در جهت مخالف اقتضا و طلب این ژن‌ها موجب می‌شود که به تدریج و در بستر وجود سیال آدمی، ساختار ژنتیکی موجود در مرتبه طبیعت دچار تغییر و تحول گردد که نتیجه و ثمره آن، تحول در خصوصیات اخلاقی وراثتی و خنثی‌سازی ایشان می‌باشد. ثانیاً با توجه به جسمانی بودن حدوث نفس انسانی، تربیت آدمی باید پیش از تولد او آغاز گردد که در این صورت،

می‌توان به طور کلی از ظهور و بروز صفات اخلاقی والدین جلوگیری به عمل آورد؛ زیرا در مراحل ابتدایی، این دسته از صفات به نحو استعداد و اقتضا موجودند و به تدریج و در بستر وجود سیال انسان شکوفا می‌شوند. ثالثاً با توجه به مبنای امکان تحول ذاتی انسان در فرآیند تربیت و مقصد بودن تحصیل ایمان و قرب نسبت به خداوند در این فرآیند، این بستر فراهم است تا در ساحت پویایی وجود انسان، شاکله وجودی او و فصل اخیرش را بر پایه ایمان الهی سر و سامان داد.

۴. بر پایه دو مبنای تحول‌پذیری ذات انسان در فرآیند تربیت اخلاقی و غایت بودن حصول ایمان الهی در نهاد جان‌متربی، می‌توان در بستر تربیت در نهاد آدمی سرشت ثانوی ایجاد کرد و موجب نیل او به سعادت پایانی و قرب نسبت به حق متعال گردید. همچنین بر اساس مبنای تفاعل میان نفس و بدن در حکمت متعالیه، تحقق سرشت ثانوی در انسان، ملازم است با تغییر در ساختار ژنتیکی فرد که در علم امروز از آن به عنوان مهندسی ژنتیک یاد می‌شود. بنابراین تربیت‌پذیری انسان، هم شامل خنثی‌سازی خصوصیات وراثتی می‌شود و هم ساحت ایجاد خصوصیات وراثتی جدید را فراهم می‌آورد.

منابع

قرآن کریم.

۱. امید، محمد (۱۳۸۹)، *اثر محیط بر ژنومها، کنگره ژنتیک ایران، بخش مقالات عمومی، تهران*.
۲. پیتردی، ترن پنی (۱۳۹۶)، *اصول ژنتیک پزشکی، ترجمه محمد خلیج کندی، اندیشه رفیع، تهران*.
۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۱)، *هزار و یک کلمه، بوستان کتاب، قم*.
۴. حجتی، محمد باقر (۱۳۷۰)، *اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم*.
۵. راسل، برتراند (۱۳۳۹)، *در تربیت، ترجمه عباس شوقی، اتحاد، تهران*.
۶. صدرالدین، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۵)، *اسرار الآیات، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران*.
۷. _____ (بی تا)، *تعلیق بر حکمت الاشراق، چاپ سنگی*.
۸. _____ (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم، بیدار، قم*.
۹. _____ (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة، دار احیاء التراث العربیة، بیروت*.
۱۰. _____ (۱۴۲۴)، *العرشیه، موسسه التاریخ العربی، بیروت*.
۱۱. _____ (۱۳۸۱)، *المبدء والمعاد، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران*.
۱۲. _____ (۱۳۸۷)، *المظاهر الالهیة، بنیاد حکمت صدرا، تهران*.
۱۳. فلسفی، محمد تقی (۱۳۶۳)، *کودک از منظر وراثت و تربیت، معارف اسلامی، تهران*.
۱۴. قیصری، داوود (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران*.
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷)، *الکافی، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، قم*.
۱۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار، الوفاء، بیروت*.
۱۷. نظری توکلی، رضا (۱۳۹۱) *فصلنامه اخلاق زیستی، شماره ششم، تهران*.
۱۸. هاشمی، مجتبی (۱۳۷۲)، *تربیت و شخصیت انسانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم*.
۱۹. هروی، محمد بن یوسف (۱۳۸۷)، *بحر الجواهر، جلال الدین، قم*.